

در آرزوی دیدن هایکا

همدیه اسلامی کلاستری

www.ketab.ir



آفاق پویا

اسلامی کالنتری، مهدیه، ۱۳۷۱	سرشناسیه
در آرزوی دیدن هایکا / مهدیه اسلامی کالنتری؛ ویراستار مرضیه نصیری.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: آفاق پویا، ۱۴۰۳.	مشخصات نشر
۱۴۸ ص	مشخصات ظاهری
۳-۳۷-۸۲۴۷-۶۲۲-۹۷۸-۱۳۰۰۰۰۰ ریال	شابک
فیفا	وضعیت فهرست‌نویسی
گودرز، مهشید، ۱۳۶۶ - ۱۳۹۹.	موضوع
پرستاران - - ایران	موضوع
Nurses -- Iran	
پرستاران - - ایران -- خاطرات	
Nurses -- Iran -- Diaries	
کووید - ۱۹ -- داستان	
COVID-19 (Disease) -- Fiction --	
COVID-19 (Disease) -- Fiction --	رده‌بندی کنگره
۱۰۴۰۹۵۵	رده‌بندی دیویی
۹۸۳۱۶۲	شماره کتابشناسی ملی
فیفا	اطلاعات رکورد



آفاق پویا

تهران - کوی نصر (گیشا) - خیابان شهید قدرتی - پلاک یک	مرکز پخش
۰۳۱۸۸۴۸۵۳۶۰	تلفن
۰۹۳۶۹۴۰۰۴۱۶	همراه

مهدیه اسلامی کالنتری	مؤلف
مرضیه نصیری	ویراستار
سوسن شایانی معتمد	صفحه آرا
سوسن شایانی معتمد	طراح جلد
آفاق پویا	ناشر
ترمه	لیتوگرافی و چاپ
اول - ۱۴۰۳	نوبت چاپ
۱۴۸ صفحه	تعداد صفحات
۵۰۰ جلد	تیراژ
۱۳۰۰۰۰ تومان	قیمت
۳-۳۷-۸۲۴۷-۶۲۲-۹۷۸	شابک

پرستاری اگرچه حرفه ای است آکادمیک با پایه‌های علمی مستحکم و متکی بر روش‌های تجربی، اما همواره لبریز از عشق و فداکاری و ایثارگری در خدمت به مردم بوده است. پرستاران به‌رغم مشکلات و سختی‌های کارشان، شریک غم و شادی بیماران و خانواده‌های آنان هستند و این خصوصیت باعث شده تا حرفه پرستاری بیشتر به یک کار معنوی تشبیه شود.

پاندمی کووید ۱۹ یکی از صحنه‌های تاریخی بود که بشر را به اهمیت شغل کسانی که از سلامت مردم پاسداری و مراقبت می‌کنند، بیشتر آگاه کرد. کارکنان حوزه سلامت، به‌ویژه پرستاران، در جهان و در کشور عزیزمان ایران با فداکاری بی‌حد، جان عزیز خود را سپردند تا دفاع از سلامت جامعه کردند. در زمانه‌ای که نزدیک‌ترین افراد خانواده از پرس بیماری از هم دوری می‌کردند، پرستاران با همه کمبودها و پیچیدگی‌ها و نادیده‌ها، این بیماری، در خط مقدم درمان جان‌فشانی کردند و برخی نیز جان عزیزشان را در این راه فدا کردند.

این کتاب سرگذشت یکی از سالکان پرستاری کشور است که در خدمت به مردم عزیز ایران با داشتن شرایط خاص در زمان بارداری‌اش، در پی ابتلا به بیماری کرونا جان خود را از دست داد. زندگی‌نامه سرگذشت شهادت‌گونه خانم مهشید گودرز سراسر مملو از عشق خدمت به مردم است و حاوی داستان‌هایی از فداکاری پرستاران و همدلی آنها با بیماران است که به قلم هم‌نام و یارم سرکار خانم اسلامی با تلاش فراوان و گفت‌وگو با خانواده آن همکار سفر کرده و تدوین برخی مستندات، به نگارش درآمده است.

ضمن درخواست غفران و رحمت الهی برای این همکار سفر کرده و به شهدای سلامت، امیدوارم منش و رفتار این عزیزان همچون الگویی درخشان در نظام سلامت پیش روی همکاران عزیز پرستار ما باشد.

دکتر احمد نجاتیان

رئیس سازمان نظام پرستاری کل کشور

فهرست

پیشگفتار

فصل اول: خبر شهادت .. ۱۵

فصل دوم: آشنایی ... ۲۹

روایت مسعود بابایی؛ همسر شهیده مهشید گودرز

خواستگاری ... ۶۷

مراسم عقد ... ۷۹

شهر عروسی .. ۹۳

آغاز زندگی مشترک ... ۹۸

فراگیری کرونا ... ۱۰۷

خبر خوش بارداری ... ۱۱۴

ابتلا ... ۱۲۱

هایکا ... ۱۲۶

وداع ... ۱۲۷

پایان ... ۱۳۱

آلبوم تصاویر

پیشگفتار

هرچقدر هم مثال و تمثیل بیاوری، باز وقتی در عمق این بحران قرار می‌گیری، توصیفش برایت ناممکن می‌شود. مثلاً اینکه بالای سر چاهی ایستاده باشی و بدانی اگر بپری، یا می‌توانی یا نه شدت آسیب می‌بینی. اگر هم خیلی خوش‌شانس باشی و جسمت سالم بماند، بپری، آن فشار و استرس پریدن به روح صدمه‌ای جدی خواهد زد.

کار پرستاران را دقیقاً باید به همین چاه عمیق تمثیل کرد؛ به‌خصوص در دورانی که برای نجات جان انسان‌ها و مقاومت در برابر بیماری کرونا عده‌ای‌شان به شهادت رسیدند، عده‌ای با آسیب‌ها و عوارض ماندگار این بیماری، جان‌باز شدند و عده‌ای هم که سالم ماندند، آن‌قدر سختی و نگرانی و ازدست‌دادن بیمارانشان را تحمل کردند که دیگر روحیه‌ای برایشان باقی نماند.

روزی نبود که پای درد و دل پرستاری رنج‌کشیده ننشینم. گاهی آن‌قدر غرق در کلامشان و سختی کارشان می‌شدم که ناخودآگاه اشک از گوشه چشم‌ام جاری می‌شد. هنگام نوشتن، رنگ خودکار را چنان توی برگه‌ها پخش می‌کرد که نوشته‌ها را نمی‌شد درست خواند. در میانه این همه سختی، حاج و واج می‌ماندم. آخر، آغاز فعالیت خبرنگاری من در روابط عمومی سازمان نظام پرستاری هم‌زمان شده بود با شروع کرونا. در این سازمان نقلی با پرشماری کادر پرستاری، آن‌هم برای من که از

حوزه اجتماعی به حوزه تخصصی پرستاری آمده بودم، کار سخت و پردغدغه بود. در روزهای اوج کرونا، ابتلا و فوت پرستاران فراوان بود و ما باید آمار لحظه به لحظه را به دست می‌آوردیم. پیام‌های تسلیتی که برای فوت پرستاران می‌گذاشتم، گاهی به روزی سه تا هم می‌رسید. وقت‌هایی که تماس می‌گرفتم تا درباره اوضاع کاری پرستاران مصاحبه‌ای بگیرم، ناخودآگاه خودم را در موقعیت آن‌ها می‌گذاشتم و دلشوره و ترس بر روح و فکرم می‌نشست.

شاید در ظاهر عادی باشد؛ اما کافی است کمی به خودمان فکر کنیم. وقتی اسم کرونا آمد، همه ما تا چپیس و پفکی را که از مغازه می‌خریدیم، روی سینک ظرف‌شویی می‌ریختیم و با مواد شوینده به جانمان می‌افتادیم. خیلی کم بیرون می‌رفتیم و اگر در بیمارستان به مرکزی درمانی برمی‌خوردیم، سریع راه کج می‌کردیم و شده از چهار تا کوچه دور می‌رفتیم مبادا از دم بیمارستان گذر کنیم. احساس‌مان به این ویروس عجیب و ترسناک چیزی شبیه ترس از ابتلا به جذام بود.

من هم از همان روزهای اول حتی از رفتن به محل کار ترس داشتم. از مترو استفاده نمی‌کردم و اغلب، از جیب مبارک اسنپ می‌گرفتم تا در ازدحام جمعیت قرار نگیرم. تازه، خیلی روزها دورکار بودیم و گاهی یک روز در میان و گاه، دو روز در میان سر کار می‌رفتیم. آن وقت هم فقط کافی بود یکی از همکاران عطسه ریزی کند تا بقیه سریع محل را قرنطینه کنند و با الکل و وایتکس به جان وسایل بیفتند!

فکرش را کنید؛ در چنین اوضاعی، کادر درمان درست وسط مقر این ویروس ناشناخته و ترسناک بودند و چه اراده فولادینی باید به کار می‌بستند برای مقابله با آن و خدمت به مردم.

وقتی از نزدیک سختی‌ها و درد دل‌هایشان را می‌شنیدم، خیلی دلم می‌گرفت. آن‌همه مقاومت و شجاعت را در دل تحسین می‌کردم. کافی است چشمانت را ببندی و

تصور کنی بین مرگ و زندگی قرار گرفته‌ای، آن وقت چه تصمیمی می‌گیری؟ بی‌شک جمله و کلمه کم می‌آوری تا بتوانی این حجم از ایثار را توصیف کنی.

تکرار هرروزه دیدن و شنیدن این همه سختی کار پرستاران و پیام‌های تسلیت مختلف به خاطر شهیدشدن برخی از آن‌ها، برایم خیلی دردناک و نفس‌گیر بود. روزهایی بود که دلم نمی‌خواست کامپیوترم را روشن کنم تا مبادا متوجه شوم باز پرستاری در گوشه‌وکنار شهری با بیماری کرونا دست‌وپنجه نرم کرده و شهید شده است. از اولین شهیده پرستار، نرجس خانعلی‌زاده، گرفته تا مهشید گودرز، بی‌تردید هرکدام پر از امید و آرزو بودند و این امیدهایی که پرکشید و به سرانجام نرسید، هر دلی را می‌وزانید.

هر پرستاری که فوت می‌کرد، زندگی پریپچ‌وخمی داشت، از عشق گرفته تا سختی و اندوه. پس از رفتنشان همه حرف برای گفتن بسیار بود، از غصه و دلتنگی خانواده‌هایشان گرفته تا جای خالی‌شان در میان همکاران. اما نمی‌دانم چرا فوت مهشید گودرز بیش از دیگران مرا دگرگون کرد. انگار غمش با همه غم‌ها فرق داشت. مدام در افکارم نام مهشید موج می‌زد.